

# جمهوری اسلامی در چنبره تضادها

ع. خیرخواه

جمهوری اسلامی و حاکمیت کنونی آن با تضادهای گوناگون درگیر است، حتی تضاد باقی ماندن در چارچوب مذهبی کنونی و مذهبی خارج از حاکمیت و حافظ نظام. اینکه آینده مبارزه در ایران به چه شکل پیش خواهد رفت مسئله ای پیچیده است. در یک چشم انداز درازمدت به اختلاف ها و تضادها و برنامه های مختلفی باید اندیشید. بر اثر وجود این تضادها، امکان ها و احتمال های مختلفی هم بوجود می آید که برخی می تواند تحمیل شود یا برعکس بر اثر مبارزه ای که با آن می شود یا برنامه های دیگر پیش نرود و شکل دیگری به خود بگیرد یا غیر عملی شود. مسایل آینده قطعاً مانند گذشته نیست که آمده و رفته باشد و تکلیف آن هم، چنان روشن شده باشد که بحث فقط بر سر نحوه تفسیر یا شیوه روشن کردن آن باشد. در آینده نگرانی همواره باید با زمان و حوادث پیش رفت و آماده بود که نتیجه گیری ها یا قطعیت ها را تغییر داد و یا تعدیل کرد. آنچه امروز می بینیم آن است که تضادی که مذهب حاکم با واقعیات جامعه درگیر آن شده بتدریج به یک بحران بسیار جدی تبدیل می شود. در این شرایط حکومت کنونی برای کنترل تضادهایی که در آن غوطه ور است و برای بقای خود بیش از پیش نیاز به دشمن خارجی دارد. این ربطی به خود احمدی نژاد ندارد، بلکه ربط به سیاستی دارد که نیازمند چهره ای شبیه اوست برای همین هدف. روز به روز این حلقه در حاکمیت جمهوری اسلامی تقویت شده و حتی ممکن است به حلقه اصلی تبدیل شود. این مسئله چنان در حال رشد است که ما کم کم و به نوعی شاهد خارج شدن از بحث مذهبی و غیرمذهبی می شویم. بحثی که ۳۰ سال در جمهوری اسلامی دوام داشته است. در اینجا دیگر مسئله خودی و غیر خودی مطرح نیست، بلکه مسئله اصلی حمایت و یا مخالفت با یک سیاست است. سیاستی که بقای حاکمیت را درگرو داشتن دشمن خارجی می داند. شاید بارزترین نمونه در این زمینه سخنان و موضع گیری اخیر خامنه ای در جریان انتخابات مجلس هشتم باشد. آنجا که وی دیگر بحث مذهبی و غیر مذهبی و خودی و غیر خودی را مطرح نکرد، بلکه مدعی شد بوش از اصلاح طلبان حمایت کرده است و به این بهانه از انتخابات کنارشان گذاشت.

سرپوش گذاشتن بر تضادهای داخلی و سرکوب مردم روز به روز عاصی تر ایران که دیگر نمی توانند مانند گذشته آنها را کنترل کنند جز در شرایط ایجاد یک دشمن خارجی ممکن نیست. به همین دلیل است که ما شاهدیم، برخلاف تصویری که عده ای می کردند، فشارهای خارجی نه تنها حاکمیت را وادار به عقب نشینی نکرد، بلکه گویا هدیه ای بود که به تقویت موقعیت جنگ طلبان و طرفداران دشمن خارجی هم منجر شد. البته در اینجا نیز نباید از تضادی که در درون همین سیاست نهفته است غافل ماند. این که حاکمیت چگونه و تا چه وقت خواهد توانست فشارهای خارجی را در حدی نگه دارد که بتواند بر اساس آن ضرورت انسجام و سرکوب داخلی را توجیه کند و خود این فشارها به حدی و شکلی در نیاید که عامل برهم زدن انسجام در بالاترین سطح یا ضربه خوردن اساسی به نظام شود. شعار و سیاست دفاع از صلح از این زاویه بشدت مطرح است و باید اهمیت آن را نه تنها بعنوان یک عنصر خارجی، بلکه عنصر داخلی به یاد داشت. صلح یعنی آنکه این حاکمیت دشمن خارجی نداشته باشد و این برای برخی مساوی با سقوط نظام است.